بررسی وقایع شهریور ۱۳۵۹ در گفت‌وگو با یکی از رزمندگان حاضر در نواحی مرزی

جنگ ما قبل جنگ!

علیرضا محمدی

فرض کنیم به شهریور سال ۵۹ برگردیم و با چنین اخباری روبه‌رو شویم: «نیروی هوایی عراق به آسمان آبادان تجاوز کرد، نیروی دریایی عراق به اروندرود و منطقه دریایی پاسگاه خورمال تجاوز کرد، نیروی هوایی عراق به آسمان خرمشهر تجاوز کرد، عراق به ارتشش دستور آماده‌باش داد، هنری کیسینجر اعلام کرد جنگ بین عراق و ایران قریب‌الوقوع است، سه هواپیمای عراقی به آسمان مهران تجاوز کردند...» واکنش ما به آنها چه خواهد بود؟ مشخص است که واقعه‌ای بزرگ در پیش است. عراق مرتب حریم هوایی، دریایی و زمینی ما را نادیده می‌گیرد، ارتشش را آماده رزم در مرزها مستقر می‌کند، تحلیلگران غربی نزدیکی جنگ را پیش‌بینی می‌کنند، یگان‌های مرزی به مراکز رسمی اعلام خطر می‌کنند، مردم در مرزها هراسان هستند و... یحتمل جنگی در پیش است.

در شهریور ۵۹ همه صاحب‌نظران مطمئن بودند که جنگ آغاز خواهد شد. همه به جز آن عده از سیاسیونی که به تعبیر مقام معظم رهبری «نشان دادند لیاقت اداره کشور را ندارند». این عده از سیاستمداران آن‌قدر در برابر تجاوزهای مکرر عراق مماشات کردند تا اینکه تجاوز رسمی عراق در ۳۱ شهریور ۵۹ به یک «حمله غافلگیرانه» تعبیر شد. وگرنه برای بچه‌های خرمشهر که از ۲۰ شهریور رسماً با عراق بر سر اشغال پاسگاه مؤمنی درگیر بودند، آنچه در ۳۱ شهریور اتفاق افتاد دنباله تجاوزهایی بود که از قبل آغاز شده بود.

جنگ یا درگیری طایفه‌ای

سیدمسعود ارجعی از رزمندگان خرمشهری که مادر، خواهر و دو برادرش از شهدای دفاع مقدس هستند در این خصوص می‌گوید: «ما مرزنشین‌ها آغاز جنگ را از روی تقویم مشخص نمی‌کنیم. ما جنگ را با پوست و گوشت‌مان از نزدیک احساس کردیم. از همان زمانی که با تحریک دشمنان جنگ عرب و عجم در خوزستان و خرمشهر به راه افتاد، جنگ برای ما آغاز شده بود. ما خرمشهری‌ها دو بار سوم خرداد را تجربه کرده‌ایم، یکی در سال ۵۸ و فتنه‌ای که به اسم جنگ عرب و عجم رخ داد، دیگری در سال ۶۱ که خرمشهر آزاد شد.»

اشاره ارجعی به فتنه خلق عرب است که از خردادماه ۵۸ به اوج خود رسیده بود. مجموعه‌ای از ناآرامی‌ها که تا زمان آغاز رسمی جنگ به اشکال مختلف ادامه داشت. اما اگر خلق عرب را عاملی در دست رژیم عراق بدانیم، حتی خود بعثی‌ها نیز قبل از آغاز رسمی جنگ به مناطق مرزی کشورمان تجاوز کرده بودند. سیدمسعود ارجعی در این خصوص می‌گوید: «عراق مدت‌ها قبل از آغاز رسمی جنگ، حریم مرزی ما را مورد تجاوز قرار داده بود. یادم می‌آید شهید جهان‌آرا گزارش این تجاوزها را به مراکز رسمی اعلام می‌کرد اما در کمال تعجب می‌گفتند این حوادث مربوط به درگیری‌های طایفه‌ای است و ربطی به سپاه ندارد! نهایتاً هم که عراق در ۲۰ شهریور ۵۹ یعنی ۱۰ یا ۱۱ روز قبل از آغاز رسمی جنگ، پاسگاه مؤمنی در شلمچه را اشغال کرد. اینجا بود که بچه‌های خرمشهری تصمیم گرفتند به پاسگاه حمله کنند و با به اسارت درآوردن تعدادی از نظامی‌های عراقی، به مسئولان ثابت کنند که عراق به خاک ما تجاوز کرده است. شهیدان موسی بختور، حیدر حیدری و اقبال‌پور به همین منظور اعلام آمادگی کردند. حیدر بمب‌ساز خوبی بود و از زمان انقلاب با سه‌راهی بمب تهیه می‌کرد. این سه نفر در همین درگیری‌های مرزی به شهادت رسیدند، اما حتی ریخته شدن خون‌شان نیز باعث نشد مسئولان به شروع جنگ اذعان کنند تا اینکه فرودگاه مهرآباد تهران و چند فرودگاه دیگر بمباران شدند و دیگر جای شک و شبهه‌ای برای شروع جنگ باقی نماند.»

از خان‌لیلی تا شلمچه

از ۲۰ شهریور تقریباً جنگ در جنوبی‌ترین نقاط مرزی خوزستان آغاز شده بود. چند روز قبل از آن نیز یعنی در ۱۶ شهریورماه پاسگاه خان‌لیلی در استان کرمانشاه (مرزهای غربی) به تصرف دشمن درآمد و در همین روز نیروهای هوایی و زمینی عراق به نخستین حملات علنی خود به پاسگاه‌های ایلام، قصرشیرین، خسروآباد، نفت‌شهر و سومار مبادرت کردند و به این ترتیب حداقل سه استان کشورمان از نیمه شهریور ۵۹ رسماً درگیر جنگی شدند که هنوز به شکل رسمی آغاز نشده بود!

ارجعی می‌گوید: «ما شهید داده بودیم اما کسی جنگ را باور نداشت. نمی‌دانم باید چه اتفاقی می‌افتاد تا قبول می‌کردند که جنگ آغاز شده است. در خیلی از نقاط مرزی نیز شاهد چنین اتفاق‌هایی بودیم اما گویا فقط باید تهران بمباران می‌شد تا آغاز جنگ را باور می‌کردند.» صرف‌نظر از زد و خوردهای مرزی که اواسط شهریور به شکل علنی رخ داد، در تقویم جنگ به موارد عجیبی نیز برخورد می‌کنیم. یک نمونه مربوط به حمله نیروی دریایی عراق به بندر خرمشهر در سوم شهریور ۵۹ و به غارت بردن ۴۳ فروند ناوچه گارد ساحلی متعلق به شرکت اروندان می‌شود. موردی که ارجعی آن را قبول ندارد و می‌گوید: «کار شرکت اروندان اصلاً ساخت ناوچه نبود. در کل منطقه مرزی نیز تنها دو ناوچه مستقر بودند که تقریباً یک گروهان تکاور نیروی دریایی در آنها مستقر بودند. به غارت بردن ۴۳ فروند ناوچه به نظر من درست نیست، احتمالاً این تعداد قایق‌های غیرنظامی بودند که توسط عراق به غارت برده شدند.»

تاریخی که تغییر می‌کرد

تجاوز دشمن کاملاً آشکار بود. آنها از تابستان ۵۹ و خصوصاً از شهریورماه این سال، به شکل علنی و با برنامه‌ریزی دقیقی اقدام به تضعیف بنیه نظامی کشورمان می‌کردند. پاسگاه‌ها را اشغال کرده یا می‌کوبیدند، امکانات دولتی و خصوصی عمده را به سرقت می‌بردند، گشت‌های هوایی و زمینی خود را به طور منظم انجام می‌دادند و حتی واحدهای نظامی‌شان را مقابل چشم نظامی‌های ما در مرزها مستقر می‌کردند اما در این سو با وجود گزارش‌های پی در پی سپاهی‌ها و ارتشی‌ها، واکنشی از طرف شورای عالی دفاع که بنی‌صدر ریاست آن را برعهده داشت، انجام نمی‌گرفت. شاید اگر شهریورماه و اخبار پی در پی ناگوارش را زودتر درمی‌یافتیم، تاریخ جنگ به گونه دیگری رقم خورده بود.

گزارش

گزارش خبرنگار «جوان» از گلزار شهدای روستای سهزاب - سراب

درخشش ۱۱ ستاره در دل طبیعت بکر و سرسبز

غلامحسین بهبودی

از اردبیل که به سمت سراب می‌روی، ۱۰ کیلومتر مانده به مقصد، راه فرعی در سمت چپ جاده دیده می‌شود که به روستاهای آغمیون و سهزاب منتهی می‌شود. دو روستای نام‌آشنا برای اهالی منطقه که از سرسبزی و خرمی‌شان هر چه بگوییم کم گفته‌ایم. آغمیون تقریباً شش کیلومتر از جاده اصلی فاصله دارد و دو کیلومتر آن طرف‌تر نیز سهزاب روی بلندی‌های تپه‌مانندی قرار گرفته است. بنابراین با چند دقیقه رانندگی می‌توانی خودت را به این دو روستای باصفا و سرسبز برسانی.

سهزاب و آغمیون از قدیم محل گشت و گذار مسافرانی هستند که در طلب زیبایی‌های طبیعی و چشم‌نواز این منطقه از جاده اصلی منحرف می‌شوند. ما هم با چنین هدفی به سهزاب رفته بودیم که خودمان را در برابر گلزار کوچک اما باصفا و دنج شهدای این روستا یافتیم. زیبایی این گلزار هرچند به وجود ۱۱ شهیدش منور است اما سرسبزی محیط اطراف نیز مزیدی بر علت می‌شد و بر دلچسبی فضا می‌افزود. کمی توقف در کنار گلزار شهدای سهزاب چیزی از برنامه‌های‌مان نمی‌کاست! شهید زنده است و طبیعت نیز با خرمی و طراوتش روح آدم را به وجد می‌آورد. شهید حسن کاتبی اولین نفری بود که سلامش دادیم. فرزند علی تنها ۱۷ سال داشت که در سال ۶۰ به شهادت رسید. بالای سرش هم مزار علی ولیاری قرار دارد که او هم در ۲۴ سالگی به شهادت رسیده است. علی و حسن از سرسبزترین و خنک‌ترین مناطق کشورمان به گرم‌ترین و خشک‌ترین بیابان‌های کشور رفته بودند تا از همان چیزی پاسداری کنند که همگی به نام «وطن» می‌شناسیمش.

کنار مزار علی ولیاری ۹ شهید دیگر این روستا به ردیف آرمیده‌اند. ۹ شهید با ۹ داستان و حکایت مختلف. تاریخ شهادت بعضی‌های‌شان روایتگر بخش مهمی از تاریخ کشورمان است. مثل شهید اروجعلی پناهی که دقیقاً در سوم خرداد ۱۳۶۱، همان روز آزادی خرمشهر، به شهادت رسیده است. هرچند اروجعلی در منطقه پیرانشهر عروج کرده و در عملیات الی بیت‌المقدس شرکت مستقیم نداشته اما تاریخ شهادتش در سوم خردادماه تلنگری است تا یادمان باشد شیرینی آزادی خرمشهر را مدیون خون چه جوان‌های رعنایی هستیم. شهید سیدحسن موسوی از شهدای فتح خرمشهر است. سیدحسن در اولین مرحله از عملیات الی بیت‌المقدس به تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۱ در منطقه دزفول به شهادت رسیده است. یعنی تنها دو روز بعد از شروع عملیات، سیدحسن در دزفول آسمانی شد و رد خونش راه تداوم عملیات را برای دیگر همرزمانش گشود. دزفول از شهرهای اشغال شده کشورمان بود که در مراحل اولیه عملیات آزادسازی خرمشهر از اشغال دشمن رهایی یافت و بعد از آن رزمنده‌ها به سوی خرمشهر پیشروی کردند و نهایتاً در سوم خرداد نیز خونین‌شهر آزاد شد.

یوسف پنبه‌ای شهید عملیات بدر است. این را از تاریخ شهادتش حدس می‌زنم که ۲۱ اسفند ۱۳۶۳ را نشان می‌دهد. پایین سنگ مزارش نام منطقه مجنون به عنوان محل شهادتش درج شده که حدسم را به یقین تبدیل می‌کند. شهید اسماعیل یحیوی هم آسمانی شده مجنون است. البته او دو ماه قبل از عملیات بدر و در دی ماه ۶۳ به استقبال شهادت رفته است. شهید ۲۱ ساله عبدالله دنیادوست فرزند محرم، شهید ۱۷ ساله عادل یحیایی فرزند سعیدالله (از شهدای عملیات کربلای ۵)، شهید ۱۸ ساله علی‌اکبر قره‌داغی فرزند محمود و شهید ارشد کباری ۱۹ ساله و شهید ۲۰ ساله یحیی عاشوری از دیگر شهدای آرمیده در گلزار شهدای سهزاب هستند. یحیی فروردین ۶۸ به شهادت رسیده است. او چند ماه بعد از اتمام جنگ آسمانی شده تا همیشه یادمان باشد هر لحظه و هر زمان این مرز و بوم مزین به سرخی خون شهداست و همین خون‌هاست که آزادی و سرافرازی را برای‌مان به ارمغان آورده‌اند. روح‌شان شاد و یادشان گرامی باد.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید مدافع حرم محمدعلی حسینی از لشکر فاطمیون

برادرم شجاع بود و به امام و حضرت آقا علاقه داشت

صغری خیل‌فرهنگ

زاده مزارشریف بود و تربیت‌یافته دامان پدر و مادری مؤمن و متعهد. شهید محمدعلی حسینی که اولین شهید مدافع حرم لشکر فاطمیون از استان کرمان لقب گرفت، گفته بود چون نام خانوادگی‌اش حسینی است، آرزو دارد حسینی بمیرد و در تعاقب چنین آرزویی هم در سال ۹۴ مدافع حریم اهل بیت شد و به شهادت رسید. گفت‌وگوی ما با عبدالرحمن حسینی برادر این شهید فاطمی را پیش رو دارید.

محمدعلی، زاده کرمان بود که اولین شهید مدافع حرم این استان لقب گرفته است؟

نه همه ما چهار برادر و یک خواهر در افغانستان به دنیا آمده‌ایم. محمدعلی آخرین فرزند خانواده بود که سال ۷۶ در مزارشریف متولد شد و بعد از آن خانواده ما به ایران مهاجرت کردند و در کرمان ساکن شدیم.

گویا برادرتان خیلی کم سن و سال بود که به جبهه مقاومت اسلامی اعزام شد؟

بله ایشان تقریباً ۱۸ سال داشت و مشغول درس و مشق و زندگی‌اش بود اما نمی‌دانم چه شد که تصمیم گرفت مدافع حرم شود. سال ۹۴ که رفت تنها ۱۸ سال داشت. گویا برادرم خوابی می‌بیند و آن را برای مادرمان این طور تعریف می‌کند: در خواب با چند داعشی در حال مبارزه بودم و آنها را به هلاکت می‌رساندم اما یکی از آنها من را به شهادت رساند. وقتی مادرم خواب محمدعلی را می‌شنود راضی به رفتنش نمی‌شود. منتها محمدعلی بی‌خبر از ما رفت.

یعنی از رفتنش مطلع نشدید؟

نه. برادرم یکباره ناپدید شد. بی‌خبر از خانه خارج شده و در مهریز توسط مأموران دستگیر شده بود اما از دست مأموران فرار می‌کند و در حال فرار در بیابان‌های مهریز کرمان پیرزنی سیاه‌پوش که نقاب هم بر چهره داشته مانع محمدعلی می‌شود و به او می‌گوید اگر از مادرت اجازه نگیری سفرت جور نمی‌شود و جهادت مورد قبول واقع نمی‌شود. ناگهان پیرزن ناپدید می‌شود و محمدعلی خودش را تسلیم مأموران می‌کند و بعد از یک هفته بازداشت وقتی با من تماس گرفتند برای آزادی‌اش اقدام کردم. در راه بازگشت به کرمان به من گفت داداش، من راهش را پیدا کردم. دیگر نمی‌توانید جلوی من را بگیرید. آنجا بود که متوجه شدم می‌خواسته خودش را به تهران برساند و در لشکر فاطمیون ثبت نام کند.

عکس‌العمل شما چه بود وقتی متوجه نیت ایشان از فرار شدید؟

به محمدعلی گفتم چرا می‌خواهی بروی؟ گفت به خاطر خانم حضرت زینب(س). من با هیچ‌کس کاری ندارم. بعد از آن بود که اول رضایت مادرمان را گرفت. به مادرمان گفت اگر می‌توانی فردا جواب حضرت زینب (س) را بدهی من نروم. مادر گفت من جواب خانم را نمی‌توانم بدهم. حالا که می‌خواهی بروی، برو به سلامت. محمدعلی بعد از ماه مبارک رمضان در ۲۴ تیرماه ۱۳۹۴ راهی شد. برادرم بچه شجاعی بود و علاقه زیادی به امام(ره) و حضرت آقا داشت به طوری که این خصلت‌های او در بین بستگان و آشنایان زبانزد بود. علاقه زیادی به سردار سلیمانی داشت.

چند بار اعزام شد؟

محمدعلی تنها سه ماه بعد از حضورش به شهادت رسید. اول ماه محرم سال ۱۳۹۴ بود که در حماء با اصابت تیر قناصه در حالی که داوطلب انجام مأموریت به همراه دو همرزم ایرانی و یک همرزم لبنانی‌اش شده بود، به شهادت رسید. ۱۲ محرم هم پیکرش را با شکوه بی‌نظیری تشییع کرده و در گلزار شهدای کرمان به خاک سپردیم.

چطور متوجه شهادت ایشان شدید؟

وقتی متوجه مجروحیت دوستش که همرزم محمدعلی بود، شدم بارها با ایشان تماس گرفتم و هر بار وقتی حال محمدعلی را می‌پرسیدم دوستش از پاسخ دادن طفره می‌رفت. تلفن محمدعلی هم از دسترس خارج شده بود. من بیشتر نگران و ناراحت اسارتش بودم. کمی بعد سپاه خبر شهادتش را به برادر بزرگم داد و ما از شهادت ایشان اطمینان حاصل کردیم. برادرم اولین شهید فاطمیون کرمان شد. بعد از آن برخی روی زخم‌مان نمک پاشیدند و بعضی دیگر همدردی کردند اما ما اجازه ندادیم اسلحه برادرمان زمین بماند و داماد خانواده‌مان امروز در جبهه مقاومت اسلامی حضور دارد. برادر دیگرمان هم برای جهاد ثبت نام کرده است.

نگران حضور برادر و دامادتان در جبهه نیستید؟

کسی که در این مسیر گام برمی‌دارد به چیزی جز اعتلای اسلام فکر نمی‌کند. این راه اسارت، جانبازی و شهادت دارد اما من به حد و اندازه خودم می‌گویم که این جنگ یک جنگ معمولی نیست. این جنگ به تمام اهل تشیع دنیا بازمی‌گردد. فقط مربوط به کشور خاصی نیست. ما خانواده شهدا امروز رزمنده‌های جبهه مقاومت اسلامی را دعا می‌کنیم تا ان‌شاءالله روز پیروزی اسلام بر کفر جهانی فرابرسد. محمدعلی بچه مدرسه‌ای بود که هیچ هزینه‌ای نداشت و هیچ مسئولیتی در زندگی نظیر نگهداری مادر و پدر بر دوش نداشت که بگوییم برای گرفتن پول رفته باشد. محمدعلی بعد از کلاس و مدرسه کار می‌کرد و خرج مدرسه‌اش را درمی‌آورد. حدود ۳۰ میلیون تومان هم پس‌انداز داشت و اصلاً نیاز مالی نداشت. کاری که محمدعلی کرد تداعی‌کننده این است که مکتب ما مرز نمی‌شناسد. محمدعلی می‌گفت: «اینگونه نباشد که تنها مجلس عزای امام حسین(ع) را برگزار کنید و غذای نذری را بخورید و برای ایشان گریه کنید، امام فرمودند که زینب(س) را همراهی کنید.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۷۳

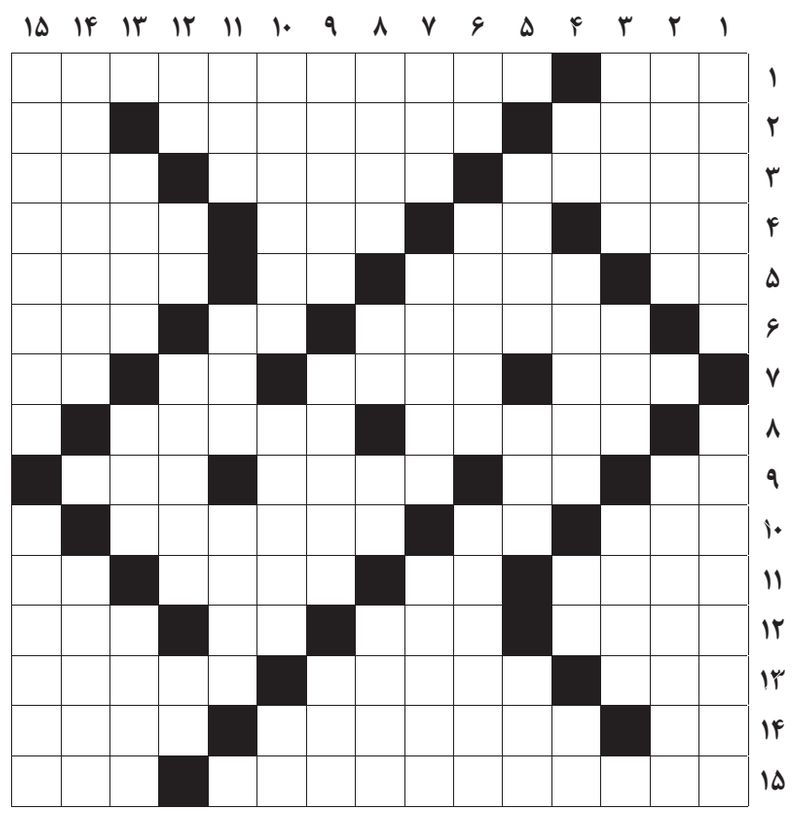

از راست به چپ

■ ۱-خصلت و عادت-نویسنده مشهور روسی صاحب اثر جنایت ومکافات ■ ۲- خواهان-تقلب در وزن جنس هنگام معامله-اثر کشیفی ■ ۳-گیاهی با ساقه‌های راست که شیره‌اش کاربرد پزشکی دارد-داروخانه قدیمی-مثل و مانند ■ ۴-سازمان جاسوسی امریکا-بالابر اتومبیل-قصد-آسوده ■ ۵-علامت ابتدا-جاری و روان-حس بویایی- خوب و زیبا ■ ۶-پیشخدمت رستوران-چاشنی چای-غرور ■ ۷-از بخشش کم نمی‌شود-اقیانوس آرام- کنار و پهلو- رفوزه ■ ۸- صداقت- پیغمبر، رسول ■ ۹-صدای درد-ماه سرد-اصطلاحی در شطرنج-درآمد ■ ۱۰-تمام و جمیع-طاقچه-مجموعه کل هستی ■ ۱۱-درجه سرگرد قدیمی-ضمیر دور- چراغ قدیمی- شراب ■ ۱۲-درخت خرما-مرد جوان-کارگاه جولاهی-پولک ماهی ■ ۱۳-انگشت بزرگ-سقا-از فرشتگان مغضوب الهی ■ ۱۴-شامل همه-نیاز بیماران دیابتی-عاشق ■ ۱۵-ژورنالیست-صندلی دوچرخه

از بالا به پایین

■ ۱-کودک -از شهرهای اصفهان ■ ۲-ریختن پول به حساب-از آهنگ‌های موسیقی قدیمی ■ ۳-تاراج-ایستگاه قطار-ذات و حقیقت هر چیز ■ ۴-اساس- پیش غذای گیاهی-نقش تئاتری- یک لحظه ■ ۵-گرمای سخت نیم روز-بدبوی پرخاصیت-محل قربانی حاجیان ■ ۶-آفت-کلاه ایمنی-نام عمومی هر رژیمی که بر دیکتاتوری و تعصبات نژادی استوار باشد ■ ۷-شنیدن-از غلات-زبانه ترازو ■ ۸-دریافتن مطلب-نماد لاغری- کشور اروپایی-وال حوض آب گرم در حمام‌های قدیمی-نفس آخر ■ ۱۱- جوهر شمشیر-گل سیاه- بخشش و عطا ■ ۱۲- قیمت-تکنیک-کنایه از فرد بی شرم و حیا-غذای سنتی ■ ۱۳-انباز-لباس-هر نوع عمل سرد کردن ■ ۱۴ -از صورت‌های فلکی -آهنگ ■ ۱۵- کنایه از متحیر و متعجب شدن-معما

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳			۸			۲	۱	
			۱				۷	۵
۷			۳					
۹				۱		۸		
		۴				۱		
							۴	۷
	۳				۹			
						۵		۸
۸	۷	۵			۳			

جدول کلمات متقاطع
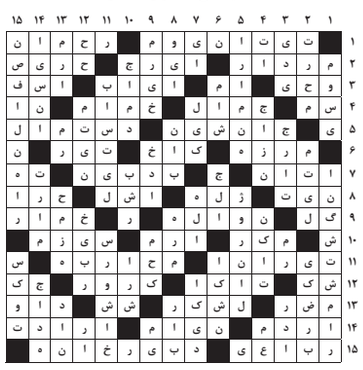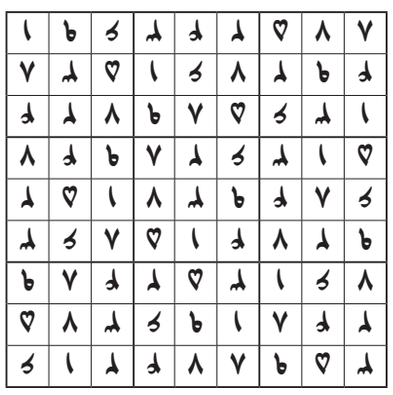
پاسخ جدول شماره ۵۱۷۲